

# "روایتي از يك قرائت"

## تأملاتي پيرامون نظام انديشگي "سازمان مجاهدين خلق ايران"

(بخش دوم)

تقديم به "محمد حنيف نژاد" و تمامی آناني که آموزه هایش را پاس مي دارند.

به "نون و القلم" اي دوست خورده ام سوگند  
که جز به خدمت مستضعفان در غل و بند  
قلم به دست نگیرم، هر آنکه جز اين کرد  
بریده باد دو دستش همیشه باد نژند

امير خوش سرور

فروردین ماه 1388

## ارائه تحلیل طبقاتی و نفی مقوله "استثمار"

در بخش اول مقاله آورده بودیم که «تأمل و بررسی مقوله "دیالکتیک" در نظام اندیشگی مجاهدین خلق از خلال بررسی متدلوزی (روش شناسی) سازمان میسر است. بی تردید لزوم دارا بودن متدلوزی از ضرورت "شناخت" نشأت می گیرد، مبحث "شناخت" نیز زمانی عینیت می یابد که شناسایی جهان را به منظور "دگرگونی" آن به کار بریم. زیرا در غیر این صورت شناختی که به کار عمل و دگرگونی وضع موجود نیاید مصداق اضافاتی است که در ماهیت آن چیزی مگر "عبث" یافت نمی شود و قاعدتاً انسان فرهیخته از "عبث" روی برتافته و به سوی "هدفمندی" ره می سپارد، چرا که از خلال "عمل آگاهانه" لاجرم می بایست "بازدهی" بروز نماید.» (1)

همچنین افزودیم که «"تری ایگلتون" این "فلسفه عملی" را "شناخت رهایی بخش" می نامد. او معتقد است: «این نظریه عمل محور نوعی شناخت موقعیت آدمی است که گروه یا فردی بدان نیاز دارد تا بتواند این موقعیت را دگرگون کند؛ بدین سان نوعی خود-شناسی است» ولی در نهایت «و از آنجا که چنین شناختی همچنین مردم را به دگرگون ساختن وضع خود به شیوه ای عملی سوق می دهد، خود به صورت نوعی نیروی اجتماعی یا سیاسی در می آید، و به جای آنکه "بازاندیشی" صرف این موقعیت مادی یا درباره آن باشد بخشی از این موقعیت مادی است. این شناخت به جای آنکه نظرورزی انتزاعات باشد شناخت چنان رویدادی تاریخی است که در آن شناختن آن دیگر به وضوح از شناختن چه گونه جدایی پذیر نیست.» (2)

بی تردید با توجه به مطالب فوق، یکی از مؤلفه های حائز اهمیت در نظام اندیشگی مجاهدین خلق که در پرتو مفهوم دیالکتیک عینیت می یابد ارائه تحلیل طبقاتی در زمینه اقتصادی - اجتماعی و متعاقباً نفی مقوله استثمار است.

از این رو مجاهدین طی پروسه تدوین و تکوین نظرگاهایشان به نتیجه ای رسیدند که در آن گرچه جهت گیری طبقاتی شرط لازم مبارزه با استثمار کنندگان است اما شرط کافی محسوب نمی شود؛ بدین سان می بایست با اشراف بر تحلیل طبقاتی از مناسبات درونی جامعه، ظهور تضاد و تخصصات طبقاتی را مد نظر قرار دهند و از این منظر به انقلاب به مثابه جهش کیفی در تغییر و تحول مناسبات اجتماعی که لاجرم با تغییر ساختاری نظام حاکم عجین است بنگرند و مهم تر آنکه این مهم (تحلیل طبقاتی) برای مجاهدین که اولاً: متکی بر باور توحیدی (نفی ماتریالیسم) بودند، ثانیاً: تاریخ 1400 ساله پر فراز و نشیب اسلام را پیش روی داشتند و ثالثاً: با عنایت به متدلوزی نوین در صدد تبیین تاریخ، جامعه و تخصصات فی ما بین طبقات اجتماعی بر آمدند از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود، زیرا می بایست سیر تحولات تاریخ اسلام و تضادها و تخصصات موجود، به ویژه پس از وفات پیامبر اسلام و چالش های پس از آن را لحاظ می نمودند و همین امر بر مناقشه پذیر بودن این مهم (به ویژه در چهارچوب چالش سنت و مدرنیسم) بیش از پیش می افزود. تبیین قیام عاشورا و تدوین کتاب "راه حسین(ع)" گواه عینی این مدعا است.

در واقع بررسی طیف بندی های سیاسی - ایدئولوژیک در یک پیوستار نشان می دهد، نیروهایی که در طیف چپ پیوستار قرار دارند همیشه و همه جا نسبت به نابرابری ها و هر نوع استثمار خواه بر علیه یک طبقه، جنس، قوم، نژاد و... موضعی انتقادی داشته و نسبت به منافع و مصالح طرف فرودست این رابطه جهت گیری می نمایند و عملکردهای اقتصادی - اجتماعی متناسب با شرایط زمانی - مکانی و در نظر گرفتن منافع و مصالح ایشان را به انحاء مختلف به مرحله اجرا می گذارند. اما تحلیل طبقاتی گستره بسط تری از جهت گیری طبقاتی را می گشاید.

در تحلیل طبقاتی اساس کار بر پایه درک منشاء و ماهیت نابرابری، استثمار و ستم در جامعه و متعاقباً تضاد و تخصصات ناشی از آن استوار است. چپ گرایانی که با ارائه تحلیل طبقاتی به مناسبات درونی جوامع می نگرند بر این باورند که هر نوع رابطه سلطه گرایانه به طور اعم که متضمن تقسیم حاصل تولید (اضافه تولید) بر پایه سهم عمده ای برای طبقه یا طبقات حاکم (اقلیت) و سهم اندکی برای طبقه یا طبقات محکوم (اکثریت) باشد و در راس آن "مالکیت خصوصی" ابزار تولید که سهم عمده ای به نام حق مالکانه (در اقتصاد فئودالی یا شبه فئودالی) یا سود سرمایه (در اقتصاد سرمایه داری یا شبه سرمایه داری) در اختیار مالکان ابزار تولید قرار می گیرد و متعاقباً اکثریت بی بهره از ابزار تولید را به "مزدوری" می گشاند منشاء اصلی - و نه تنها دلیل - پیدایش نابرابری های اقتصادی و اجتماعی است و بر این مهم تأکید می نهند که با توجه به مناسبات موجود، اقتدار در کنترل بر وسایل و ابزار تولید و تصمیم گیری ها، معطوف به افرادی است که با توجه به سه گانه [1] درآمد، [2] قدرت و [3] منزلت (اعتبار، پرستیژ) اجتماعی (3) در موقعیت برتری قرار دارند و از سوی دیگر اکثریت افرادی که چنین موقعیت هایی را در اختیار ندارند (تولید کنندگان) از کنترل بر وسایل و ابزار تولید و نظارت بر خط مشی های اتخاذ شده و تصمیم گیری ها محرومند. بی تردید قطب بندی اقلیت -

اکثریت در جامعه و چیدمان مناسبات بر این پایه، منشاء باز تولید مکرر و تداوم و پایداری نابرابری های اجتماعی است و دقیقاً در همین جا مهم ترین ملاک قشر بندی اجتماعی (social stratification) (4) یعنی طبقات اجتماعی و متعاقباً تضادهای طبقاتی عینیت می یابد. در واقع منظور از تحلیل طبقاتی این است که کنش های اجتماعی و پدیده های اجتماعی بر اساس اقدام جمعی طبقات و ستیز میان آنها تحلیل و بررسی شود. بیفزاییم که از نقطه نظر بینش توحیدی مجاهدین، ایشان برخلاف بینش ماتریالیستی، تاریخ و جامعه را به صورت یک بعدی و صرفاً اقتصادی نمی نگرند و بر این باورند که عامل سیاسی - ایدئولوژیک به طور مشخص می تواند در بسیاری موارد نقش تعیین کننده داشته باشد. از این رو این عامل به مثابه یک عامل فعال و مستقل مطالعه می شود. اما در بررسی حرکت جامعه تضادهای طبقاتی در تحلیل نهایی حول محور عوامل اقتصادی شکل می گیرد و این عامل به طور کلی نقش "جلو دار" را ایفا می کند. (5)

از این منظر تضادهای طبقاتی تنها در تحلیل نهایی حول محور عوامل اقتصادی تبیین می شود. بی تردید در این نگره بر کنش مداوم و پایدار عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی جغرافیایی در پدید آیی تضاد طبقاتی اشاره رفته و بر این مهم تأکید می نهند که عامل سیاسی - ایدئولوژیک به مثابه عامل فعال و مستقل و نه عامل منوط و متکی بر نگره صرف اقتصادی مطالعه می شود و دقیقاً در همین جا حرکت دیالکتیکی تاریخ و جامعه که زاینده وجود تضاد در متن واقعیات اجتماعی است در پهنه پراکسیس اجتماعی (اراده انسانی) عینیت می یابد. بنابراین در میان تمامی عوامل مذکور، کنش و واکنش و تأثیر و تأثر مداومی را شاهدیم؛ به این معنا که شکاف های اقتصادی - اجتماعی، خود را به گونه ای سیاسی - ایدئولوژیک و همچنین مرزبندی های سیاسی - ایدئولوژیک، خود را به گونه ای اقتصادی - اجتماعی می نمایند. به بیان دیگر کشمکش میان طبقات اجتماعی بر بنیان عوامل چندگانه و میانکنش (interaction) پدیدار می شوند که در تحلیل نهایی و به منظور شناخت عینی و تبیین طبقات اجتماعی و تضاد میان آنها عامل اقتصادی نقش اساسی را ایفا می نماید.

مرحوم "سعید محسن" در دفاعیاتش درباره منشاء و ماهیت نابرابری و استثمار می گوید: «از نظر اقتصادی زیربنای کلیه نابسامانی ها معلول استثمار طبقه ای از طبقه دیگر و بهره کشی انسان از انسان است. ما معتقدیم که هیچ چیز در جهان ارزش واقعی ندارد مگر حیات انسانی. انسان حیات خود را در کار تولیدی به کالا منتقل می سازد. بدین معنی مقداری از هستی خود را از دست می دهد و انرژی و عمرش تلف می شود و جوانی و قدرت کارش مضمحل می گردد تا کالا رونق می گیرد و صاحب ارزش می گردد و به خریدار عرضه می گردد. این است که تمام ارزش ها به اعتبار کار انسانی ارزشمندند و ارزش کالا معادل حیات انسانی است که در کالا متمرکز شده است. انسان صاحب و مالک وجود خویش است، پس بر حیات خویش باید ناظر و مالک باشد. برخلاف شما سرمایه داران [خطاب به عوامل رژیم شاه در دادگاه] که کالا را جامد و بی جان می انگارید، ما در هر قطعه تولیدی وجود حیات انسان را متبلور می بینیم... بلکه انسان مقداری از وجود و هستی خویش را در ماده خام موجود در طبیعت متمرکز می سازد و به همان اندازه که به ارزش کالا می افزاید حیات خویش را از دست می دهد. این است که تولید بشر و کار بشری جزء وجود اوست و هیچ کس را حقی بر آن نیست. به هیچ وجه قبول نداریم که بهره کار را دیگری تملک نماید. "فجانه ایدیم لاتکون لغیر افواهم" (از سخنان حضرت علی): چیده های دست برای دهان های دیگران نیست. این اصل زیربنای تفکر اقتصادی ماست که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی مان و اصالت فرد و اجتماع آن را پایه مبادله صحیح می دانیم و بر این مینا سیستمی مورد قبول ماست که امکان استفاده از نیروی کار خود انسان را به انسان تخصیص دهد. سیستم شما به دلیل زیربنای سرمایه داری از این دیدگاه سیستم ارتجاعی است و ما به پشتیبانی ملتمان مصمم هستیم تا شکل فرهنگی و اجتماعی یعنی روبنای شاهنشاهی و زیربنای روابط تولیدی را تغییر دهیم. از دیدگاه اقتصادی، روابط فرهنگی و اجتماعی متکی به همان زیربنای استثمار است. برای دگرگونی فرهنگی و محو فحشا و بدبختی ملت جز اینکه بر علیه استثمارگران قیام کرد چاره ای نیست.» (6)

بنابراین با توجه به مطالب فوق، در پرتو ارایه تحلیل طبقاتی از مناسبات اقتصادی - اجتماعی، مقوله نفی استثمار به مثابه ستون فقرات و سیمای ممیزه نظام اندیشگی مجاهدین رخ می نماید.

لازم به ذکر است که مقوله نفی استثمار در چارچوب "اصلاحگری دینی" مجاهدین خلق قابل تأمل و بررسی است. بی تردید اصلاحگری دینی برای هر گروه مسلمانی که در صدد بر می آید تا از حصار خشک و بی روح صوفیانه و روضه خوانی های متداول به در آمده و در قلمروی اجتماعی حضوری فعال و تأثیر گذار داشته باشد و نه تنها در عین دینداری در دنیای مدرن و پیچیدگی های حاصل از آن زیست نماید بلکه بسیاری از پرسش های معرفتی، سیاسی و اجتماعی دنیای مدرن را پاسخ گوید یک اولویت غیر قابل انکار است. این مهم را در مطالب مرحوم "علی شریعتی" و همچنین مباحث تئوریک تشکل هایی چون "آرمان مستضعفین"، "موحدین انقلابی" و "فرقان" به گونه های متفاوت (و گاه متعارض با یکدیگر) نیز شاهد بوده ایم. (7)

به باور نگارنده، ایده اصلاحگری دینی مجاهدین بر این پایه استوار بود که اندیشه دینی می بایست با توجه به مفاهیم و مقولاتی مورد تفسیر قرار گیرد که با توجه به مناسبات جدید اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و صد البته

معرفتی تدوین شده باشد. این مهم به این دلیل واجد اهمیت مضاعف بود که بر طبق واقعیات موجود با آغاز دوران جدید، اندیشه دینی نیز لاجرم، اگر می خواست اندیشه دیانتی برخاسته از الزامات مناسبات جدید و مؤثر در ایضاح منطق آن ها باشد، می بایست تحولی معنادار را پذیرا می بود. تدوین ایدئولوژی برای مجاهدین چیزی مگر پاسخ به "ضرورت تحول" و "معناداری" آن نبود. بیفزاییم که تلاش های مرحوم "مهدي بازرگان" و مرحوم "ید... سحابی" حول محور حل تضاد علم و دین پرتو دیگری از ضرورت تحول را باز می تاباند و گویای این مدعاست که معناداری تحول، شاکله بینش اصلاحگری دینی است. هر چند که عمده آثار این دو بزرگوار صرفاً در قالب تبیین/ توجیه مقولات سنتی اندیشه دیانتی با استفاده ابزاری از علم متوقف ماندند و گرچه در نهایت نیز همین حداقل - که در زمان خودش حداکثر بود- به تحولی دگرباره بلاخص در مورد مرحوم "مهدي بازرگان" راه گشود، اما این مهم به مراتب برای مجاهدین که در صدد بر آمدن تا جامعه و پراتیک اجتماعی را لحاظ نمایند و مهم تر از آن دو منبع تأثیر گذار اسلامی و شیعی - قرآن و نهج البلاغه - را به مثابه آموزه های اصیل با نگره ای اجتماعی بازخوانی کنند و از آنها به منظور پاسخگویی به پرسش زمان - انقلاب- بهره بجویند جدی تر می نمود. از این رو ایشان تقلیل بحث تنها در زمینه طبیعیات را گره گشا نمی دانستند و بالطبع فراتر از آن به حیطه انسان، جامعه و تاریخ نظر افکندند و با نگرشی نوین به مطالعه قرآن و دیگر متون اسلامی پرداختند.

مرحوم "سعید محسن" در دفاعیاتش می گوید: «سازمان بر مبنای ایدئولوژی اسلامی بنا شده و هدف این بود که از لحاظ ایدئولوژی بتوانیم با قوانین دیالکتیک و مطالعه قرآن، تبیین صحیحی از جهان (مبداء و هدف آن) بنماییم؛ حاکمیت قانون و هدف دار بودن جهان را روشن سازیم و بر مبنای شناخت واقعی جهان، موقعیت انسان و اجتماع را مبنی بر اصل مساوات و برادری استوار نماییم. پیاده کردن اصل مساوات و برادری که هر گونه بهره کشی انسان از انسان را محکوم کند، شکل سیاسی ایدئولوژی ما بود.» (8)

از این رو به باور مجاهدین آنچه حائز اهمیت است دینداری در عین لحاظ نمودن قوانین دیالکتیک در تبیینات اقتصادی - اجتماعی است. به بیان دیگر پرسش پایه ای ایشان این بود که آیا می توان با اعتقاد به اصول اساسی دین اسلام (توحید، معاد، نبوت و...) به مدد عقل و تجربه بشری، دیالکتیکی اندیشید؟

پاسخ مجاهدین به این پرسش، مثبت است و دقیقاً آنچه ایشان را به مارکس و مارکسیسم نزدیک می کند همین وجه دیالکتیکی تفکر است و بس! اساساً هر کس دیالکتیکی بیندیشد لاجرم با مارکس و مارکسیسم قرابت و نزدیکی می یابد (در اینجا نسبت مطرح است). این مهم امری کاملاً بدیهی و مشهود است. از این رو بسیاری از کسانی که با ساده پنداری و ساده گزینی هر چه تمام با هزار و یک زبان در صدد بر می آیند تا آمیزش معارف متخالف و نقیض را در نظام اندیشگی مجاهدین اثبات نمایند به این نکته مهم توجه ندارند که اساساً موضوع این بحث آمیزش نبوده و نیست بلکه آنچه برای ایشان اولویت داشته دستیابی به متدولوژی متواحدی است که موضوع مشخص پدیده های مادی دامنه بحث آن است. (9)

بدین سان تمامی تلاش های ایشان بر این پایه استوار بود تا حاکمیت قانون، هدف دار بودن جهان، جهت گیری کلی جهان آفرینش و موقعیت انسان و اجتماع را تبیین نمایند و بر این مهم تأکید نهند که جهان در حرکت و تغییر و تحول است و این حرکات و تغییرات و تحولات که ناشی از اراده الهی است در چارچوب اصول و قوانین معینی (دیالکتیک) عینیت می یابد و در نهایت نیز سیر تحولات به سوی تکامل و تعالی است؛ بی تردید کشف و شناخت این قوانین به مثابه جهش کیفی، نقطه آغازین فرآیند حرکت به منظور نیل به تغییر و تحول خواهد بود.

بیفزاییم که اصلاحگری دینی مجاهدین در واقع با نقد فلسفه اسکولاستیک و نقش آن در تولید دانش میان مسلمانان آغاز به بالیدن نمود. مجاهدین با اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به افکار مجرد و ذهنی فلاسفه یونان باستان و بلاخص ارسطو که در آمیزش با مفاهیم اسلامی به مثابه شکل، محتوا و چگونگی تبیین دیدگاه های کتاب و سنت نسبت به جهان هستی را پردازش نموده و این امر در نهایت منجر به پدیدایی "فلسفه اسلامی" شده است را به زیر علامت سوال برده و در پروسه تکاملی خود منطق صوری مبتنی بر قیاس ارسطویی را وانهاده و در پی شناخت علمی جهان به اصول شناسایی دینامیک (دیالکتیک) به منزله روش استقرایی روی آوردند. توضیح اینکه مجاهدین با توجه به این دریافت که فلسفه اسکولاستیک از منظر ماهیت، مبین جمود، ایستایی، سکون و تاجر است به عدم انطباق آن با تغییر و تحول جامعه بشری و در اساس با سرشت تکاملی جهان آفرینش اذعان نموده و با تأکید بر این مهم یکی از دلایل عمده عقب ماندگی جوامع اسلامی را در قدرت و حکمرانی مطلق و عنان گسیخته انگاره های ذهنی و تخیلات مبتنی بر فلسفه اسکولاستیک بر افکار و عقول خاص و عام می دانستند. لذا در باور ایشان به منظور رفع این عقب ماندگی و در جا زدن های مکرر تاریخی، عبور از این مانع سترک و لحاظ نمودن ظرفیت "تحول یابندگی" و تغییر "درون جوش" پدیده ها از اهم واجبات بود. بدین سان تدوین مباحثی چون "شناخت"، "تکامل"، "راه انبیاء؛ راه بشر"، "ایثار، جهاد و تکامل"، "اقتصاد به زبان ساده"، "راه حسین(ع)"، "دینامیسم قرآن" و... و همچنین کشف و تفسیر سوره های خاصی چون "توبه"، "انفال" و "محمد(ص)" تماماً از این منظر قابل تأمل و بررسی است.

بنابر این قرأنت مجاهدین از اسلام را می‌بایست در چارچوب متدلوژی نوین ایشان یعنی دیالکتیک ارزیابی نمود و از این منظر به نظام اندیشگی ایشان که منبعث از تجدید نظر کلان در اسلوب معرفت شناختی است نگریم، زیرا ایشان به این نکته مهم واقف بودند که بدون دگرگونی در "نظریه شناخت"، اساساً دگرگونی در برداشت و پنداشت اعتقادی ناممکن است، همچنین می‌دانستند که اسلوب معرفت شناسانه دارای پیوندی نزدیک با چگونگی عمل اجتماعی می‌باشد. به همین منظور و در راستای رفع فقر روشی و نیاز به دستیابی به متدلوژی نوین و نحوه برخورد صحیح با مسائل و امور به تدوین "کتاب شناخت" به مثابه اولین جزوه تئوریک و راهبردی همت گماشتند. از این رو به باور نگارنده اگر مجاهدین خود را نوک پیکان تکامل و چپ‌ترین نیروی جامعه می‌دانستند به خاطر تکبر و غرور و ساده لوحی و ساده اندیشی (در نگاه بدبینانه) و یا به خاطر مبارزه مسلحانه و تحمل اسارت و شکنجه و یا پذیرش آگاهانه شهادت (در نگاه خوشبینانه) نبود، گرچه تمامی پارامترهای مثبت "ارزش" بوده و هستند، اما به تنهایی نه دلیل متکامل بودن، نه چپ بودن و نه حتی متری بودن ایشان است، بلکه اصل اساسی و بنیادین نفی هر گونه بهره‌کشی انسان از انسان و تاکید بر مساوات و برادری در سپهر متدلوژی نوین به مثابه جهش کیفی در تدوین و تکوین ایدئولوژی اسلامی و جسارت این اقدام است که چنین جایگاهی را برای آنها ایجاب می‌نمود؛ جایگاهی ممتاز و بی‌بدیل که در گام نخست مرزبندی با تمامی قرأنت‌های موجود از اسلام را در پی داشت!

مجاهدین دیدگاه خود را در مورد این موضوع چنین بیان می‌کنند: «متأسفانه مذهب در زمان حاضر در راه خدمت به سرمایه داری و امپریالیسم بین‌المللی، مفاهیم و مقولات پر ارزشی چون تقوی، توکل و صبر را مسخ کرده و به جای آن که این مفاهیم منشاء شهامت و تأثیر بر روی جریان پیشرفت تکاملی انسان داشته باشد حاصلی جز یک نوع تسلیم و رضا به مفهوم دکترین قضا و قدری، در مقابل رویدادهای اجتماعی نداشته است. یعنی درست عوامل ترقی و پیشرفت به عوامل انحطاط و ارتجاع بدل گشته‌اند.

در یک کلام اسلام امروز یک اسلام مسخ شده و ساخته و پرداخته بورژوازی است و آن را به عنوان وسیله‌ای برای پیشرفت کار خود و توجیه اختلافات طبقاتی و قطب‌نویسمندان و فقرا به کار گرفته است.» (10)

در همین رابطه "اوتو باوئر"، نظریه پرداز مارکسیسم اتریشی در سال 1927 در کتابی به عنوان "سوسیال دموکراسی، مذهب و کلیسا" می‌نویسد: «مذهب تا زمانی افیون مردم است که مردم سلطه سرمایه داری را بدون جنگیدن علیه آن تحمل می‌کنند اما مذهب ایدئولوژی نخستین و ابتدایی ترین شورش‌های پرولتاریا را نیز شکل داده است.» (تاکید از ماست) او می‌گوید: «مذهب حقیقی تقریباً به طور انحصاری در میان پرولتاریا پایه دارد و بورژوازی تنها در زمینه‌های اجتماعی مذهبی است. مذهب به عنوان "آه مظلومان" هنگامی پذیرفتنی است که به وسیله طبقات زحمتکش به کار بسته شود؛ اما هنگامی که به وسیله اسقف‌های انگل صفت به کار گرفته شود، قطعاً پذیرفتنی نیست.» (11)

تاکید مجاهدین مبنی بر بازگشت به "اسلام اولیه" در واقع رویکرد ایشان را به منظور آزاد نمودن (رهایی) انرژی (پتانسیل) مذهب از انحصار تاریخی "اسقف‌های انگل صفت" (روحانیون) به مثابه "ایدئولوژی نخستین و ابتدایی ترین شورش‌های پرولتاریا" و به کار بستن این مهم به وسیله "طبقات زحمتکش" نمود می‌دهد. بی تردید تاکید بر این باور/ رویکرد نفی صریح "دین افیون توده‌ها است." را به ارمان می‌آورد.

به باور نگارنده اسلام مجاهدین (فارغ از نوع نگرش ما به اصل دیانت) نقطه اتکای استراتژیک هر جریان سیاسی در مواجهه با بنیادگرایی اسلامی است. تجربه تلخ اما آموزنده ضدیت کور بشوئیسم با دین و متعاقباً تمایل (هجوم) توده‌های مردم به دیانت در روسیه پس از فروپاشی اردوگاه "سوسیالیسم واقعاً موجود" و همچنین واریز شدن این تمایل سرکوب شده تاریخی به جیب ارتجاع مسیحیت ارتدوکس فراموشی ناپذیر است! توجه داشته باشیم که اختلاف نظر مجاهدین با مارکسیسم در مورد دین در اینجا، فلسفی نیست بلکه صرفاً در چهارچوب مسائل خلص سیاسی- اجتماعی عینیت می‌یابد.

از سوی دیگر نظریات "اوتو باوئر" را در کنار نقطه نظرات "رزا لوکزامبورگ" (شاخص ترین چهره جناح انقلابی حزب سوسیال دموکرات آلمان) بگذارید تا مطلب، وضوح بیشتری یابد. لوکزامبورگ «در مقاله ای با عنوان "سوسیالیسم و کلیساها" (که در سال ۱۹۰۵ برای حزب سوسیال دموکرات لهستان نوشت) به جای حمله به مذهب، به افشای مواضع ارتجاعی کلیساهای شاخه‌های مختلف مسیحیت می‌پردازد؛ و از آن فراتر، آنها را متهم می‌کند که در دشمنی با کمونیسم، در واقع حواریون مسیح را محکوم می‌کنند، چرا که آنان "کمونیست‌های پرشوری" بودند.» (12)

بدیهی است که مجاهدین به عنوان باورمندان به دیانت بر این اعتقادند که دین در ذات خود و از نظر محتوا با آنچه از او ساخته‌اند تفاوت ماهوی دارد و از این رو می‌توان از دین به عنوان یک گوهر ارزشمند بهره جست، و بدین سان به بازخوانی و باز اندیشی مجدد متون اسلامی پرداختند تا در سپهر متدلوژی نوین قرآنتی نوین ارائه نمایند. به باور نگارنده در دل نهضت قرآن مدار مجاهدین، هدف قرآن صرفاً بیان احکام فردی چون نماز و روزه و ... نیست، حتی احکام اجتماعی نیز هدف اصلی نیستند. قبل از هر چیز هدف قرآن ارائه شناخت به انسان نسبت به جهان هستی است. قرآن از این نقطه آغاز به بیان می‌کند و در همین نقطه نیز کلام

خود را ختم می‌نماید، مابقی هر آنچه در این کتاب یافت می‌شود هرچند لازم و ضروری و جزء واجبات شمرده شده باشند، حواشی این هدف اصلی است. نماز، روزه، زکات، خمس، مبارزه، آذیخواهی، عدالت طلبی، نفي ستم و استثمار، حکومت شورائی و هر چه مجاهدین به آن باور داشتند، تماماً از کانال شناخت ایشان نسبت به جهان هستی قابل رویت است. پروسه درک جهان هستی به مثابه يك كل معنادار از آغاز تا به پایان، لاجرم به جزییات محاط در كل نیز می‌پردازد. آنچه به عنوان حواشی قرآن بیان کردیم همین "جزییات محاط در كل" است. (13)

مرحوم "احمد رضایی" در مقدمه "کتاب راه حسین(ع)" با اشاره به قیام عاشورا و تاکید بر این مهم که "این گروه اندك آنچنان در طول سالیان و قرون در ضمیر افراد کشور ما رسوخ کرده اند که ماجرایشان وجدان ملی مردم ما شده است و به این ترتیب اهمیت این رستاخیز از اهم مضامین جنبش کنونی ما است." به نقل از "عمار اوزگان" انقلابی الجزایری می‌افزاید: «هیچ جنبش انقلابی اگر ریشه هایش را از واقعیت تاریخی بیرون نکشد نمی‌تواند امید به موفقیت داشته باشد... البته این واقعیت مانند همه واقعیت های بزرگ حیاتی به دست های اهریمنی تحریف شده و زنگار گرفته است. زنگاری از توطئه مسخ و بالاترین کینه توزی مردم فریب. تا آنکه بسیاری از طرفداران و مداحانش نیز به درستی نمی‌دانند از که می‌گویند و چرا می‌گویند؟ تا جایی که در تذکار آن به گریستنی تنها بسنده می‌شود و صرفاً گوینده تسکین می‌یابد. حال آنکه این "تذکار" برای دردمند شدن است نه التیام، از برای خروش است و فریاد نه سکون و سکوت!

از این رو دیگر تصویر گرد گرفته را بر منبر نمایش دادن "معنی" ندارد. باید این زنگار را برطرف نمود تا هر خلقی به ویژه خلق مسلمان صورت و جودیش را در این آئینه ببیند و به نقش خود آگاه شود.» (14)

بدین سان بر طبق قرآنت نوین مجاهدین از اسلام که در سپهر متدلوزری نوین عینیت یافته است؛ اولاً: اسلام فراتر از روضه خوانی و گریه و زاری است. در آموزه های اسلام ظلم ستیزی و عدالت طلبی وجود دارد و فرد مسلمان با توجه به این آموزه ها نمی‌تواند نسبت به وقایع جاری بی تفاوت بماند. لذا جهت گیری ضد ظلم و عدالت محور و حرکت در مسیر تکاملی جهان آفرینش از نکات حائز اهمیت اسلام است.

ثانیاً: اسلام از پایه مکتبی ضد استثماري است. مجاهدین بر این باورند که «قرآن ریشه اختلافات طبقاتی را که – خود منشاء انحطاط در جوامع انسانی است – در بهره کشی انسان از انسان و در تحلیل نهایی، عشق و علاقه عده ای به مال و ثروت یعنی پول می‌داند.» و تا کلمن الترات اکلا لما و تحبون المال حبا جما» (فجر: 20-19) و محصول کار دیگران را با چه شتابی می‌خورند و تا چه اندازه به مال و پول عشق می‌ورزند... زندگی رهبران بزرگ اسلام و روش های آنها برای حل تضادهای موجود در جامعه خود، بهترین گواه بر این مدعاست که اسلام مکتبی ضد استثمار است.» (15)

ثالثاً: بنابراین تضاد اصلی در زمینه اقتصادی – اجتماعی تضاد استثمارشونده و استثمارکننده است و مابقی تضادها تحت الشعاع آن سامان می‌یابد. بر مسلمانان واجب است که موضعی ضد استثماري اتخاذ کنند. تضادهای دیگر تا زمانی که تضاد اصلی وجود دارد و همچنان لاینحل باقی است فرعی محسوب می‌شوند و برخورد و مواجهه با آنها به میزان تضاد اصلی انحراف از امر مبارزه تلقی می‌شود.

بیفزاییم که «تضاد اصلی ابتدا به ساکن جنبه عام و جهانی دارد ولی این تضاد همواره خود را در قالب خاص و منطقه ای نشان می‌دهد که به آن "تضاد عمده" گفته می‌شود. بدون حل تضاد عمده، امکان حل تضاد اصلی وجود ندارد! به عبارت دیگر حل تضاد اصلی از کانال حل و فصل تضادهای عمده می‌گذرد که متناسب با شرایط خاص هر کشوری تشخیص داده می‌شود. به همین ترتیب حل مجموعه تضادهای فرعی در هر جامعه ای منوط به حل و فصل همان تضاد عمده می‌باشد.» (16) بنابراین در این چهارچوب مقوله استثمار را که عام و به همین اعتبار مجرد است باید خاص و مجسم کرد. پس از آن می‌بایست از میان سلسله تضادهای خاص و مجسم، تضادی را برگزید که عمده است. به عبارت دیگر بدون حل تضاد عمده، امکان حل و فصل تضادهای دیگر که نسبت به آن فرعی هستند، وجود ندارد. و مهم تر آنکه «انتخاب تضاد عمده صرفاً با ما نیست. ویژگی تضاد عمده این است که در عمل، خواه و ناخواه در دستور روز قرار می‌گیرد.» (17) بنابراین آنچه حائز اهمیت است تشخیص درست تضاد عمده در قالب "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" است. از این مجاهدین در قیل از انقلاب تضاد اصلی را امپریالیسم و تضاد عمده را نظام شاهنشاهی می‌دانستند و بعد از انقلاب نیز تا مقطع سی خرداد مبارزه با ارتجاع و برپایی ارتش خلقی را در دستور روز قرار داده بودند.

مجاهدین خلق در "کتاب شناخت" ذیل عنوان "خصوصیت ویژه تضادها" می‌نویسند: «... کلیه اشیا و پدیده های جهان در حال تغییر و حرکت هستند و این تغییرات و حرکات، ناشی از تضادهای درونی آنها می‌باشد. از آنجا که نوع تغییرات و حرکات پدیده مختلف است، تضادهای درونی آنها نیز که موجب این تغییرات می‌باشند، متفاوتند. هر حرکت و تغییر خاصی در طبیعت، ناشی از تضاد خاصی است و هر تضادی خصوصیت ویژه ای دارد که آنرا از سایر تضادها مشخص می‌کند. اختلاف کیفی پدیده ها به علت اختلاف کیفی تضادهای آنهاست و اختلاف تضادها نیز از اختلاف خصوصیت ویژه تضادها ناشی می‌شود. تضاد موجب تغییر است و خصوصیت ویژه تضاد شکل و نوع تغییر را معین می‌کند. مثلاً چرا تغییرات و تحولات يك موجود زنده با يك

موجود غیر زنده، اختلاف کیفی دارد؟ زیرا تضاد های آنها به طور کیفی متفاوتند. اما چرا در میان موجودات زنده، ما شاهد اشکال مختلف تغییر و حرکت هستیم و چرا هر گونه از موجودات زنده، به نحو خاصی تغییر و تحول پیدا می کنند؟ این به علت خصوصیت ویژه تضادهای موجود است. یعنی در عین این که کلیه موجودات زنده در تغییر و تحولشان وجوه مشترکی دارند ولی هر نوع از آنها دارای ویژگی خاصی در تغییراتشان نیز می باشند... همین امر در مورد اجتماعات انسانی نیز صادق است. تغییرات اجتماعی در کلیه جوامع حاصل تضاد بین حق و باطل است و این وجه مشترک تمام اجتماعات است. اما در هر جامعه، بنا به مرحله تاریخی و موقعیت خاص خود، این تضاد نیز شکل خاصی پیدا می کند و به عبارت دیگر حق و باطل در قالب های مختلف ظهور نموده و لذا تغییرات هر اجتماعی، اگر چه دارای جنبه های مشترک با تغییرات جوامع دیگر است ولی به هر حال شکلی کاملاً خاص و مستقل دارد. مثلاً وجه مشترک تمام جوامع وابسته به امپریالیسم عبارت است از تضاد بین توده ها و امپریالیسم. اما در هر کدام از کشورهای وابسته این تضاد شکل ویژه ای به خود می گیرد که از بقیه صورت ها متمایز است. مثلاً فرق ونزوئلا با ایران، که هر دو کشوری وابسته به امپریالیسم می باشند ناشی از ویژگی های خاص دو کشور است. نتیجه عملی بسیار مهمی که در همین جا می توان گرفت این است که استراتژی و خط مشی کلی مبارزات، در عین حال که وجوه مشترکی با هم دارند ولی خصوصیات ویژه ای نیز حتماً باید داشته باشند و این به عهده دستگاه رهبری است که شرایط خاص جامعه خودش را دریابد و وجوه مشترک و عام مبارزات جهانی را با ویژگی های خاص جامعه خود تلفیق کند. خط مشی هایی که جنبه اقتباسی داشته باشد محکوم به شکست است.» (18)

بیفزیسم که مقوله نفی استثمار در نظام اندیشگی مجاهدین از چنان جایگاهی برخوردار است که هدف انبیاء نیز نفی کامل استثمار انسان از انسان تبیین می شود. از این رو تقلیل چالش پیامبران و حاکمان زمان که در بینش سنتی، صرفاً کشمکش خداپرستان و خداناپرستان یا قوای خیر و شر علی الاطلاق تعبیر می شد به گستره وسیع تضادها و تخصصات ستمگران و ستم سنجان، استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان و جباران و آزادیخواهان بسط می یابد. مرحوم "محمد حنیف نژاد" در دفاعیاتش می گوید: «بشر از روزی که از جامعه اولیه خارج شد اول اختلافی نبود، بعد اختلاف طبقاتی پیش آمد. هدف انبیاء برقراری مساوات و از بین بردن اختلاف و امتیاز طبقاتی است... انبیاء کارشان این بود که اختلاف طبقاتی را از بین ببرند...» (19)

در "کتاب شناخت" آمده است: «با پیدایش اولین انسانها، حرکت فکری، در طبیعت به طور کاملاً مشخص آغاز می گردد. انسان، تولید مثل نموده و سال های متعددی به صورتی بسیار ابتدائی و ساده در جنگلها و کوهها و کنار رودها زندگی می کند، و همپای آن، اجتماعات کوچک انسانی به وجود می آید. در این اجتماعات، ابتدا اختلافی بین ابناء بشر وجود نداشت و همگی امت واحدی را تشکیل می دادند بدون آنکه طبقه خاصی به چشم بخورد. هر کس به قدر توانایش در کارها (شکار، زراعت، حفاظت و...) شرکت می کرد و به قدر احتیاجش نیز از آنچه به دست آمده بود استفاده می نمود. ولی حرکت فکری بشر از طرفی و همکاری گروهی از طرف دیگر، موجب شدند که شیوه های بهتری جهت تولید و شکار پیدا کنند و در نتیجه، بیشتر از آنچه مصرف داشتند تولید نمایند. این عامل خارجی (اضافه تولید)، زمینه را برای ظهور پاره ای از استعدادها و خصوصیت های درونی انسان که هنوز بروز نکرده بودند، فراهم کرد و تعادل روانی و تمایلاتش را به هم زد. بی نهایت طلبی و حرص و طمع بروز کرد و آغاز بهره کشی انسان از انسان را اعلام داشت. سیستم طبقات از همین جا به وجود آمد و طولی نکشید که خیل بردگان صحنه تاریخ را پوشاند.» (20)

در این تبیین اختلاف طبقاتی به مثابه عینیت استثمار مطرح می شود و از این رو انبیاء و پیامشان به عنوان عامل سیاسی - ایدئولوژیک که در صدد تغییر مناسبات موجود بر آمدند معطوف به رویایی با حاکمان زمان است. این مهم مصداق بارز جهت گیری طبقاتی انبیاء بر علیه لفظ عام استثمار می باشد و به همین دلیل خلع ید از حاکمان زمان که نگاهبان نظام مبتنی بر استثمار تبیین می شوند از اهم وظایف انبیاء محسوب می شود. لذا دامنه تخصصات به رویارویی استثمار شوندهگان به رهبری انبیاء و استثمار کنندگان به رهبری حاکمان وقت گسترش می یابد و متعاقباً تغییرات حداکثری - با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی - در تمامی شئون و مناسبات جامعه بسط می یابد.

توضیح آنکه به باور نگارنده پیام انبیاء برای بشریت را می توان در دو وجه بیان نمود: عبادت خدا (بعد معرفتی) و نفی طاغوت (بعد اقتصادی- اجتماعی).

بی گمان پیش فرض هر دو وجه پیام وجود عینی شرایطی است که این دو مهم به یک میزان مغفول و مهجور مانده باشد. از این رو انبیاء با بیان پیامهای فوق در صدد بر آمدند تا چرخش ملموسی را در زمینه معرفتی و اقتصادی - اجتماعی به ارمغان آورند و به همین دلیل در پیام ایشان جنبه سلبی و ایجابی توأمان عینیت یافته است. در نگاه سطحی، این دو در طول یکدیگر قرار دارند اما در نگاهی عمیق به مناسبات درونی جامعه این دو را در عرض یکدیگر شاهدیم؛ طاغوت منشاء تولید و بازتولید مکرر عبودیت غیر خداست و عبودیت غیر خدا نیز منشاء تولید و بازتولید مکرر طاغوت است. به باور مجاهدین عینیت این مهم در جامعه بشری کلیه مناسبات اقتصادی - اجتماعی را به شدیدترین وجه ممکن تحت الشعاع قرار می دهد و تضاد طبقاتی و بهره

کشی انسان از انسان متحقق می‌گردد. از این رو عبادت خدا با وجود طاغوت هیچ گاه قابلیت تحقق نمی‌یابد. عبادت خدا (جنبه ایجابی پیام) با نفی طاغوت (جنبه سلبی پیام) ملازم است. بدین سان مبارزه با طاغوت منشاء الهی می‌یابد و جز ارزشهای دینی محسوب می‌شود. بنابراین هر دو پیام انبیاء، دو روی یک سکه هستند؛ سکه تکامل و تعالی روانی فرد و اجتماع. بدون لحاظ نمودن هر دو وجه سلبی و ایجابی پیام انبیاء و ارتباط ارگانیک میان آنها نه فرد تکامل می‌یابد و نه اجتماع. بنابراین پیام یکی است اما دو وجه دارد. در واقع شمشیر دو دم است؛ دم سلبی و دم ایجابی. یکی بدون دیگری کلیت پیام را در اساس زیر سوال می‌برد و این یعنی نقص پیام و یا به بیان روشن‌تر یعنی درک ناقص پیام انبیاء.

از سوی دیگر با توجه به قرائت نوین مجاهدین از اسلام و تغییر گفتمان دینی موجود، روابط و مناسبات و صف بندیهای سیاسی - اجتماعی به مثابه عینیت تغییر گفتمان دینی نیز دگرگون می‌شود؛ هدف واحد، دشمن واحد و استراتژی واحد که در پرتو "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" عینیت می‌یابد و بالطبع اتحاد نیروها در میدان نبرد جایگزین تفاوت‌ها و اختلاف‌ها در جهان بینی می‌شود.

توضیح آنکه اتخاذ هدف مشترک در میان تمامی مبارزین امری کاملاً بدیهی است اما پرسش این است که آیا مجاهدین با توجه به نگره مذهبی بر فرض با نیروهای مارکسیست اشتراک هدف داشتند؟ به باور نگارنده پاسخ به این پرسش مثبت است، در صورتی که مبارزه و هدف از آن را کلان بنگریم.

چرا مبارزه می‌کنیم؟ مگر نه اینکه برای تکامل و تعالی فرد و اجتماع چنین می‌کنیم؟ مگر نه اینکه برای کنار زدن موانع تکامل بشریت مبارزه را انتخاب می‌کنیم؟ اگر چنین است پس هدف واحد است. این تحلیل‌ها هستند که متفاوتند؛ چه چیزی مانع اصلی (تضاد عمده) است؟ در مواجهه با مانع اصلی چه راهکارهایی ارائه می‌شود؟ بدیل‌های ارائه شده چه چیزهایی می‌باشد؟ آیا بدیل‌های ارائه شده به مثابه پاسخ به معضلات جاری با سطح پیچیدگی‌های مطروحه همخوانی دارند؟ و آیا از این منظر می‌توان راهی برای دیالوگ مابین نیروها گشود؟ ماهیت گروه‌ها که ماهیت مبارزه ایشان را ترسیم می‌کند از مد نظر قرار دادن این جزئیات است که قابل درک می‌شود. و گر نه مبارزین را ابتدا به ساکن به خوب و بد تقسیم نمی‌کنند.

از این رو دربار وابسته و البته مومن! دیروز به عنوان تضاد عمده و اصلی ترین مانع تکامل، کافر امروز و مارکسیست ملحد و بی‌خدای دیروز، هم‌رمز امروز تبیین می‌شود. در چنین چارچوبی و با توجه به قرائت نوین، دگرپرسی ملموسی در فحوای مفاهیم اسلامی رخ می‌نماید: وحی، اراده الهی، قضا و قدر، حق و باطل، تقوی، مومن، جهاد، توکل، صبر، ذکر، شکر، ایستادگی، نماز، زکات، شهادت، و خلاصه تمامی مفاهیم معنایی دگرگونه، متفاوت و در برخی موارد متضاد با گذشته (سنت) می‌یابند.

از این رو کسانی که معتقدند مجاهدین، دین جدیدی را ابداع کرده اند کاملاً درست می‌گویند! (21) بخش بسیاری از "دین سنتی" در پرتو متدلوژی نوین به "دین جدید" ره پیموده است. اما معتقدین به چنین باوری می‌بایست به این پرسش‌ها پاسخ دهند که آیا دین سنتی همان دین اولیه است و یا در پروسه تاریخی خود ساخته و پرداخته شده است؟ ادعای ابداع دین جدید نسبت به کدام دین مطرح شده است؛ دین اولیه یا دین تاریخی (سنتی)؟ و مهم‌تر آنکه آیا دفاع از دین سنتی، دفاع از "سازندگان تاریخی" آن نیست؟ بی‌تردید در چهارچوب پاسخ به این سه پرسش بنیادین می‌توان مدعیات بسیاری را به "سنجش" نشست!!!

ترس از "ضرورت تحول" و "معناداری" آن شاکله بی‌چون و چرای درک ارتجاع مذهبی و مدافعان آن است! در اینجا بایسته است که تعریف "وحی" و "ملائکه" را از کتاب "ایثار، جهاد و تکامل" به عنوان نمونه "تحول معنادار" ذکر نماییم: «وحی عبارت است از اعمال نیرو و قوه ای که ما در کلیه اشیاء و پدیده‌ها به عنوان خصیصه ذاتی آنها سراغ داریم. مثلاً زنبور عسل که دارای این قدرت است می‌تواند از نوش [نوشیدن] گیاه به وسیله متابولیسم پیچیده درونی خود شهدی چون عسل بسازد و... ملانکه همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم تعبیری است از قوای طبیعت که کلاً مبتنی بر اصل علیت عمل می‌کنند (البته نه آن علیت ساده و آمپرستی که بهتر است تجربی صرف بگوییم و دانشمندان و فلاسفه سابق می‌شناختند) و جالب اینجاست که خدا خود را در درون و ذات هر شیئی و پدیده نشان می‌دهد و خواست خود را جدا از اعمال و اجرای قوانین طبیعت معرفی نمی‌کند. ملانکه چگونه در استواری قدم ایمان آوردگان دخالت می‌کند؟ ملانکه دست و پالی ندارند که در میدان جنگ به سان جنگجویان حاضر شده قدم‌های مردان حق را استوار سازند و یا به جای آنها با دشمن مبارزه نمایند، آنها حامل وحی هستند. این خصوصیات ذاتی هر فرد مومن است که اراده خویش را به کار اندازد و تا آخرین رمق حیات در جهت نابودی دشمن قدم بر دارد و آن سوی تأثیر قانون تکامل این است که حق پرستان را در جهت راه انتخاب شده خود همراهی نماید و به حرکت آنها که از نیروی انسانیشان سرچشمه گرفته است شتاب دهد و آنها را از سر بالایی تکامل بالا برد، موانع را کنار بزند و دشمن را در مقابل آنها خوار و ذلیل کرده و در برابر عظمت نیروی حق هر اسان و نگران سازد...» (تاکیدات از ماست) (22)

مطالب بالا را با تعاریف سنتی از "وحی" و "ملائکه" مقایسه نمایید تا "ضرورت تحول"، "معناداری" آن و کارکرد این دو وضوح بیشتری یابد.

مرحوم "مهدي رضايي" در دفاعياتش هدف غايي ايدئولوژي سازمان را چنين بيان مي کند: «ما به اصالت انسان معتقديم و تکامل انسان و جامعه انساني را بزرگترين هدف مي دانيم. انساني که در سير تکاملي جهان ارزنده ترين پديده خلقت است؛ هدفش از زندگي خوردن و خوابيدن نيست بلکه کشف صفات عالي الهي و متصف شدن به چنين صفاتي است. هدف لقا... است؛ يعني رسيدن به عالي ترين درجات کمال و صفات الهي. هدف ما فراهم آوردن چنان شرايطي است که همه انسانها تحت آن شرايط به آخرين حد کمال و انسانيت برسند. اگر انسان براي به دست آوردن لقمه ناني به پست ترين صورت ها متشبث شود، از اين هدف عالي دور افتاده است. هدف ما چيزي جز بهروزي خلق و در هم شکستن هر گونه روابط ظالمانه اجتماعي و اقتصادي و استوار ساختن تعاليم انقلابي اسلام در جامعه نيست. جامعه اي آزاد، بي طبقات و توحيددي، جامعه ايده آل ماست.» (تاکيد از ماست) (23)

تاکيد بالا گوياي اصل محکم و انکار ناپذير نظام انديشگي مجاهدين مبني بر اين واقعيت مسلم است که موقعيت اقتصادي افراد جامعه در سلسله مراتب اجتماعي بيشترين آثار ممکن را در تمامي ابعاد زندگي آنان خواهد داشت. لذا به باور مجاهدين مي بايست "چنان شرايطي" را فراهم نمود تا "انسان براي به دست آوردن لقمه ناني به پست ترين صورت ها متشبث نشود." چرا که در "سير تکاملي جهان، ارزنده ترين پديده خلقت" شايسته "رسيدن به عالي ترين درجات کمال و صفات الهي" است. بي ترديد در اين ميان وظيفه قشر پيشتاز (24) "در هم شکستن هر گونه روابط ظالمانه اجتماعي و اقتصادي و استوار ساختن تعاليم انقلابي اسلام در جامعه" خواهد بود. (25)

در خاتمه اين بخش مي بايست نکته حائز اهميتي را بيفزاييم. در نگره مجاهدين نفي و طرد مقوله استثمار محقق نمي شود مگر اينکه مکتب توحيد را راهنماي عمل قرار دهيم. از اين منظر مکتب توحيد علاوه بر اين که ايفاگر نقش معرفتي است کارکرد اجتماعي نيز مي يابد و لاجرم مي بايست عينيت آن در مناسبات اجتماعي به ظهور رسیده و مثمر ثمر واقع شود. در غير اين صورت امري کاملاً ذهني قلمداد مي شود که بود و نبودش هيچ تأثيري در جامعه انساني و سير تحولات آن نداشته و از اين رو زائد! و حتي در دسر ساز! مي باشد. لازم به ذکر است که پيش از مجاهدين نيز برخي از نوآنديشان ديني بر اين مورد تاکيد نموده و به عدم توانايي مکاتبي که از اين مهم (مکتب توحيد) بي بهره بودند در ساختن آنچه ادعای ساختنش را داشتند اذعان نمودند. در مقالات مرحوم "محمد نخشب" (بنیانگذاران خداپرستان سوسيالیست) بارها بر اين نکته اشاره شده است. (26)

بحث اصلي در اینجا بر اين پایه استوار است که مکتب توحيد هم "موضوعيت" مي يابد و هم "طريقت". مجاهدين در اين راستا با تبیین توأمان "آرمان" و "راه" و با فرموله کردن اين مهم در سپهر متدلوژي نوين تحت عنوان "جامعه بي طبقه توحيددي" به مثابه طريقت (جهت گيري و سياست ورزي کلان) و اصل محکم و بنيادين نفي استثمار به مثابه موضوعيت (آرمان) به نظم نوين اجتماعي و مطلوب خود نظر افکندند. به بيان ديگر "موضوعيت" در اینجا در قالب "غايت" و "فرجام" مد نظر است. "طريقت" نيز در اینجا به معنای "راه و رسم" و اينهماني سير در وادي غايت است. از اين منظر "موضوعيت" همچون غايتي آرمانی تلقی مي گردد که اراده معطوف به ايجاد آن در سپهر "طريقت" تقويت مي شود.

بنابراين "جامعه بي طبقه توحيددي" اولاً: در حکم فلشي (طريقت) است که سمت و سوي همه چيز و همه کس را در راستاي محو و نابودي استثمار در جامعه بشري مشخص مي کند. جامعه بي طبقه توحيددي در نظام انديشگي مجاهدين في الواقع تقرب به جامعه مطلوب مورد نظر است که لاجرم با تقليل مرارت در جامعه فعلي همراه و همگام است. به باور نگارنده از همين منظر مي توان نگره مجاهدين نسبت به دوگانه اصلاحات و انقلاب را مورد تأمل و بررسي قرار داد. بنا بر اين هدف از طرح تصوير ايده آل جامعه بي طبقه توحيددي، نه مطرح نمودن استانداردهاي قالبی، خشک و رسمي در جامعه و نه ارايه شکل ثبوتي يك نظام حقوقي و سياسي معين، بلکه در حکم جهتي است که "چرايي"، "چگونگي" و "کجايي" حرکت را تعيين مي کند. لفظ "توحيددي" در اینجا به معنای حکومت اسلامي نيست. به باور مجاهدين، توحيد، راهنماي عملي است که در پرتو آن جامعه بي طبقه در چشم انداز است ولي بدون لحاظ نمودن اين جهان بيني به مصداق "که عشق آسان نمود اول ولي افتاد مشکلها" در قدم اول متوقف خواهيم ماند.

توضيح آنکه با توجه به انگاره هاي مجاهدين افزودن واژه "توحيددي" به جامعه بي طبقه نه يك صفت صوري و نه يك قيد به مفهوم حکومت اسلامي بر پایه قرآني خاص از دين و سيستم حقوقي مشخص، بلکه به اين معنا است که بنيانگذاران مجاهدين در اساس بنيان هاي فلسفي مکاتب ديگر و بلاخص مارکسيسم را قادر به بر آوردن جامعه بي طبقه نمي دانستند. از سوي ديگر ايشان بر اين باور تاکيد داشتند که با اتکا به کشف عنصر ضد استثمار در اسلام و با مدد جستن از متدلوژي نوين و درک پويا و انقلابي از اسلام، تنها اين مکتب از چنان ديناميسم و پتانسيلی برخوردار است که توانايي هدايت جامعه بشري را به سوي مناسبات غير استثماری دارا مي باشد.

ثانیاً: در این بینش جامعه بی طبقه توحیدی در حکم آرمانی (موضوعیت) است که تقدیر مقدر جامعه بشری است و انسان با اشراف و آگاهی از قانونمندیهای جهان آفرینش و مشخصاً سیر تکاملی جامعه در حال حرکت به سوی این مقصد و مقصود است.

مجاهدین خلق معتقدند: «چنانکه می دانیم جامعه نیز به مثابه پیچیده ترین پدیده، همواره در حال تغییر و تحول است، و یک روند "تفصیل" و تکامل را طی می کند. این تغییرات نیز، بر طبق قوانین پایداری صورت می گیرند که ذاتی جامعه و تشکیل دهنده ماهیت آن می باشند. در این مسیر، جامعه هم در کل، هم شئونات و بخش های جزئی خود، اشکال و نمودهای متعددی را ظاهر و طی کرده، و در جهت تحقق تقدیر مقدر خود حرکت می کند که همان تشکیل امت واحده و استقرار نظام قسط است. جامعه، خواهی نخواهی چنین مسیری را طی خواهد کرد، و به چنان فرجامی خواهد رسید. اما این حرکت در عین حال حرکتی است، که باید با دخالت انسان و توسط او صورت گیرد، و جنبه ای آگاهانه و هدایت شده دارا شود. انسان با اشراف و آگاهی بر قانونمندیهای حرکت جامعه، این حرکات را تنظیم و هدایت می کند... کارکرد وحی نیز اینست، که قانونمندیها را بر انسان عرضه کرده، و او را در جهت سوق دادن جامعه، به سوی تحقق تقدیر خود به پا داشته و بر انگیزد.» (27)

مجاهدین در "کتاب شناخت" می نویسند: «قوانین علمی که کشف می شوند وابسته به ذات اشیا هستند، لذا بستگی به آرزوها و خواستهایی ما ندارند بلکه مستقل از اینها عمل می کنند. مستقل بودن قوانین علمی از خواستها و آرزوهای ما، به جبر علمی تعبیر می شود. انسان نمی تواند قوانین جهان را عوض کند، بلکه تنها می تواند با شناختن آنها در جهت مطلوب از آنها استفاده کند و این همان قدرت آزادی و اختیار انسان است. انسان به کمک شناسایی قوانین علمی، به تدریج می تواند به بخشهای مختلف طبیعت تسلط یابد و آن را تسخیر کند...» (28)

بدین سان بر طبق مطالب بالا مجاهدین تغییر و تحول جامعه بشری و روند تفصیل و تکامل را به سوی تقدیر مقدر امری دگم و جامد که به صورت مکانیکی و در مدت زمان کوتاهی واقع می گردد، نمی پندارند و از این رو به "چشم انداز" بسا بیش از "حکم ثبوتی" بها می دهند.

توضیح آنکه در "راه انبیاء؛ راه بشر" آمده است: «و لیکن این واقعه (پیروزی حق و شکست باطل) امری دگم و جامد نیست که در مدت یک شبانه روز به وقوع بپیوندد بلکه چیزی است که در طول زمان به دست خواهد آمد و با یک حساب کلی هر حادثه ای در مسیر حق است، زیرا شکست های بزرگ نیز پیروزیهای بزرگتری را به دنبال خود دارند. منتها عجله ناشی از جهل بشر به او اجازه نمی دهد که چشم اندازهای دورتری را تماشا کند. لذا قرآن با یک بیان عالی چنین می گوید: "البته روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سال هایی است که شمردید." قرآن نمی گوید به اندازه هزار سال بلکه می گوید مانند هزار سال، به عبارت دیگر منظور اینست که جاری شدن مشیت خدا را در طول زمان با نگرش های نزدیک بین خود نسنجید.» (29)

ادامه دارد

• در شماره های 15، 19 و 27 به دلیل در اختیار نداشتن منبع اصلی و به منظور ممانعت از اشتباه خواننده، منبع ذکر نشده است.

پی نوشت:

1) خوش سرور، امیر، روایتی از یک قرائت "تأملاتی پیرامون نظام اندیشگی سازمان مجاهدین خلق ایران" (بخش اول)، ص 4،

<http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=9222>

2) پیشین، ص 4

3) لازم به ذکر است با توجه به اینکه شاید نتوان به دقت (آکادمیک)، چیستی مفهوم و محتوای سه گانه فوق را بیان نمود و مهمتر آن که کدام يك از این امتیازات اهمیت بیشتری دارد، اما به صراحت می توان مدعی شد که این موارد میان افراد جامعه به تساوی تقسیم نشده است. بدیهی است که عدم تقسیم مساوی سه گانه فوق و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن (که در پی اضافه تولید نمود عینی می یابد) دلیل بنیادین مبارزات طبقاتی است.

4) "وقتی جامعه شناسان از قشر بندی اجتماعی سخن می گویند منظور آنها بیان این نکته است که برخی از افراد [در جامعه] موقعیت هایی را در اختیار دارند که بالاتر، بیشتر و... تلقی می شود و برخی در موقعیت های مخالف [پایین تر، کمتر و...] هستند. البته این نظر به این مفهوم نیست که مثلاً افرادی که در موقعیت های بالاتری قرار دارند دارای برتری ذاتی بر افرادی هستند که در موقعیت های پایین تر قرار دارند و بالعکس... در واقع نابرابری هایی که از توزیع نامساوی پاداش ها یا امتیازات معنی دار اجتماعی ناشی شود قشر بندی اجتماعی نامیده می شود. قشر بندی اجتماعی در حقیقت شیوه ای برای رتبه بندی انسان هاست. مفهوم قشر بندی این است که گروهی "ویژگی ها یا چیزهای با ارزش" را دارند و گروهی ندارند، یا کمتر دارند."

محسنی، منوچهر، مقدمات جامعه شناسی، نشر دوران، تهران، 1383، ص 195-194

5) بنگرید به: تحلیل سیاسی، ص 17

6) اسناد منتشره ... (مدافعات)، ص 28، برای مطالعه بیشتر بنگرید به: "روایتی از يك قرانت" (بخش اول) ، مبحث ماتریالیسم فلسفی، تاریخی و دیالکتیک و همچنین تفاوت ها و نسبت های میان آنها، ص 8

7) برای مطالعه متون تنوریک تشکل های فوق رجوع کنید به: [www.puya.org](http://www.puya.org)

8) اسناد منتشره ... (مدافعات)، ص 30

9) بنگرید به: "روایتی از يك قرانت" (بخش اول)، ص 8-9

10) ایثار، جهاد و تکامل، ص 25

11) شالگونی، علی اکبر، رویارویی مذهب و سوسیالیسم از کجا بر می خیزد، [www.Bootlan.com](http://www.Bootlan.com)

12) پیشین

13) بنگرید به: "روایتی از يك قرانت" (بخش اول)، نقل قول مرحوم "سعید محسن" درباره "دیالکتیک

ارتقا یافته"، ص 11

14) راه حسین(ع)، مقدمه

15) -----

16) نیابتی، بیژن، بحران جنگ، صف بندیهای نوین، ص 4، [www.bijanniabati.com](http://www.bijanniabati.com)

17) پیشین، ص 5

18) شناخت، ص 47

19) -----

20) شناخت، ص 31

21) بنگرید به: فوجانی، محمد، انحراف چهل ساله، روزنامه شرق (ضمیمه نقد و بررسی کتاب)، شماره 4،

تیر 85، ص 2

این مقاله به منظور تعریف و تمجید و "تبلیغ" کتاب سه جلدی "مجاهدین خلق؛ از آغاز تا فرجام" (مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی) نوشته شده است.

لازم به ذکر است که پس از انتشار کتاب "مجاهدین خلق؛ از آغاز تا فرجام" کتاب دیگری تحت عنوان "چریک های فدایی خلق؛ از نخستین کنشها تا بهمن 57" توسط همین مؤسسه کذایی منتشر شد و جالب تر آنکه در قبال کتاب دوم همگان به میدان آمدند تا خاطره تابناک "چریک فدایی خلق" به لوس وجود "ساواک" و "واواک" آلوده نشود اما در مورد کتاب اول، سکوت که نه، در واقع شاهد خفقان همین مدعیان دفاع از "نسل انقلاب" بودیم. جمله معروف "پرتولت برشت" یادتان هست!!!

این در حالی است که شرط زنده ماندن "محمد حنیف نژاد" توسط ساواک اعلام مرزبندی (برانت) با مارکسیست ها بود. در زندان شاه ماجرای معروف و مشمنز کننده "نجس و پاکی" بر سر موضع قاطع مجاهدین در حمایت از مارکسیست ها علم شد. پس از انقلاب نیز یکی از شروط خمینی به منظور تحمل! مجاهدین باز هم اعلام همین مرزبندی با مارکسیست ها بود.

بنابراین هم اکنون بهتر می توان این جمله را (از نظر تنوریک و مهمتر از آن پراتیک) درک نمود: "در زمینه اقتصادی- اجتماعی مرزبندی، نه بین خدا و بی خدا، بلکه بین استثمار شونده و استثمار کننده است." با همین معیار (= عملکرد) ساده! شاید بتوان چپ ترین نیروی (واقعاً موجود) جامعه را (با تاکید صریح بر ضرورت طرح انتقادات لازم) در میان خیل عظیم مدعیان چپ باز شناخت!!!

22) ایثار، جهاد و تکامل، ص 35

23) اسناد منتشره ... (مدافعات)، ص 80

24) به باور راقم این سطور "قشر پیشتاز" مفهومی سیاسی و نه الزاماً فلسفی است. قشر پیشتاز، ناراضیانی هستند که به قول مرحوم "احمد شاملو"، "بینوا بندگی سر به راه" نیستند و "نواله ناگزیر را گردن کج نمی کنند" و دقیقاً همین امر، دلیل وجود و تاثیر تعیین کننده ایشان بر تحولات اجتماعی است. به بیان دیگر قشر پیشتاز روشنفکرانی هستند که به قول مرحوم "مهدي اخوان ثالث" با "يك سر و گردن بلند از توده هاي مردم"، نبض جامعه را "رصد" می کنند و متعاقباً راهکارهای تنوریک و پراتیک خود را عرضه می نمایند. این مفهوم را حتی اگر با در غلتیدن به وادی "پوپولیسم" منکر شویم اما واقعیت عینی و کارکردهای اجتماعی آن غیر قابل انکار است.

25) توجه داشته باشیم که مفاهیمی چون "متصف شدن به صفات الهی" و "استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام" در اندیشه مجاهدین را می بایست در سپهر متدلوزی نوین و در چهارچوب تغییر گفتمان دینی ایشان لحاظ نمود. (در بخش سوم توضیحات تکمیلی ارائه می گردد.)

26) برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

\* نخشب، محمد، مجموعه آثار (يك جلد)، انتشارات چاپخش، تهران، 1381

\* نکوروح، محمود، نهضت خدایپرستان سوسیالیست، انتشارات چاپخش، تهران، 1377

----- (27)

28) شناخت، ص 3

29) راه انبیا؛ راه بشر، ص 65

آدرس ایمیل:

[Amir.khs@gmail.com](mailto:Amir.khs@gmail.com)